

غزل

دوش آمد از ره مهر جانان بمنزل من و آن آفتاب روشن سر زدن و محفل من
صبح امیدواران در تیره شب بر آمد ایام غم سر آمد ز آن بخت و مقبل من
سوزان ز شمع رویش لرزان بقاره ویش جان در برابر من دل در مقابل من
برخواست از سر قهر از راه مهر بنشست برداشت از جفادست بگذاشت بر دل من

در خون نشیند از رشک زین پس دل شهیدان

تا بر فتیل عشقش بگذاشت قاتل مع

در خم زلف تو دلها وطنی ساخته اند عجب این قافله باراهزنی ساخته اند
عاشقان مات چنانند بشمع رخ تو که چو پروانه به هر سو ختنی ساخته اند
خوبی و دلبری و عشوه گری را گوئی بر فد و قامت تو پیرهنی ساخته اند
روی بنمای که عشاق تو ای یوسف مصر

هر يك از هجر تو بیت الحزنی ساخته اند

(مقام شاعر)

(اعتراض)

شاعر بلبل گویانی است که مقدم کلهای رنگارنگ طبیعت را

بتماشا چنان کلزار جهان بشاره میدهد / سانی

شاعر عندلیب خوش الحانی است که توسط مضامین دلکش خود
حواس و ادراکات مستمعین را بطرف نازک کاری های دستکاه وجود جلب
می نماید . شاعر تشریح کننده خوبی ها و تسلیت کننده خوبیان است
آری شاعر مایه گرمی بازار خوبان و کالای آنان را يك بر
هزار می ستاید ولی افسوس که اربابان حسن و ملاحظت و مغازه داران
متاع غنچ و دلال قدر این دلان هنرمند و قیمت دکان داری این معرف
تر دست رانداخته و اقلابا فرین و تحسینی آن بی چاره کان راحق السعی نمیدهند ؟
شاعر را نه تنها بر خوبان جهان حق الزحمه مسلمی است بلکه بر ذمه
خوب آفرین عالم هم حق السعی مهمی دارد اما بد بختانه در مقابل

تمام حقوق او جز خلعت برهنه‌گی و پاداش کلیه زحمات او غیر از مانده گرسنه‌گی نیست ؟ گویا در اداره ابتدائی آفرینش هم هرج و مرجی باشد ؟ آری شاعر بیچاره در این بساط عریض و طویل هم کم بهره و بد بخت است ولی نباید فراموش کرد که شاعر را با همان حال برهنه‌گی و همان حالت بی‌نوائی در پیشگاه آفریدگار مقامی عالی و مرتبه بس بلند است چه آنکه صندلی‌های شعر چند ذرعی عقب تر از کرسی انبیاء در مقام مخصوص واقع و از همین جهت است که از نازک کاری‌های بنیان هستی از دیگران آکاهتر و برای تبیین و توضیح رموز آفرینش روشن تر از دیگران هستند شاعر را حالات عجیب و اطوار غریبی است که گاهی اراده او بممکنات و جمع متناقضات هم تعاقب میگیرد اما نمی بینید چگونه هم دلال خوبی است و هم مشتری بی طاق است هم از تمجیدات خود عالمی را بخریداری کالای محبوبش دعوت میکند ولی در همان حال میل ندارد غیر از خودش خریدار دیگری وجود پیدا کند ؛ در نتیجه ظهور همین حرکات غیر منظم و اطوار غریب و عجیب است که برخی شاعر را دیوانه دانسته حرف‌های او را ناشی از دیوانگی و جنون میدانند ولی اگر هم شاعر دیوانه است دیوانه مقدس است چه اغلب منافع خود را در مقابل منافع عموم فراموش میکند شاعر را بعضی دروغ گو و افسانه سرا گفته اند ولی عجب در این است که افسانه دروغ آمیزش از برکت چشمان محبوب طووری تحیر آمیز است که نه تنها خجالت آور نیست بلکه جلوه اش از راست دیگران زیاد تر و کامل تر موجب فخر و مباهات است !

مسلك شاعر همواره اریستوکرات و قدرت پسندی و از همین نقطه نظر است که پیوسته از تیر خدنك شمره خوبان جفا کار تمجید مینماید اما الحق با این وصف قابل تمجید است چه آنکه بوسیله پول

و رشوه مسلک خود را تغییر و تبدیل نمیدهد .
 زبان شاعر را قدرتی است که بخوبی میتواند کوهی را بکاه
 و گاهی را تکوهی تبدیل نماید . اما با این همه قدره و توانائی او
 را در آستانه خوان یک حالت فروتنی و هضم نفس است که خود را
 را فانی صرف و خودیت خود را بمرتبیه صفر تنزل میدهد ! گویا
 معتقد است که این همه قدره و توانائی هم از اعجاز کوشمه خوبان
 باو عنایت شده . به به چه ایمان خوبی و چه اعتقاد راستی .
 اگر در کستان وجود ناطقه گویای شاعر نبود حتما بدانید که
 دقائق و لطائف صنع باغبان بکلی در پس پرده خفا مکتوم میماند
 آری فقط زبان شاعر است که قفل گنجینه های تحت العرش را می
 تواند گشود و تنها ناطقه اوست که رموز و حکم موجودات را می
 تواند تبیین و تشریح نماید .

ولی با این وصف مرا نسبت شعرای ایران اشکال و اعتراضی
 است و آنها را کاملا وظیفه شناس و حق گو نمی دانم و بلکه تا
 درجه هم می توانم ادعا کنم که شعرای ایران با آن همه توصیفی
 که حضرت آقای وحید نسبت بانها و ادبیات آنان کرده و میکنند
 و با آنهمه عقیده راستی که با نهادارم باز هم بواسطه يك نقیصه آنانرا بر
 شعرای سایر ملل مقدم نمیشمارم ولی باید دانست که جسارت من نسبت
 به پیشگاه حکمای نزرک و شعرای سترک مثل فردوسی ها و نظامی ها
 و سعدی ها نیست چه مقام آنان بس ارجمند تر از آنست که بتوان
 توصیف مزایای آنان را نمود و ادبیات آنان است که ضمانت حیات
 ملت ایران را نموده و قلب و زبان و قلم بنده در مقابل میراث آنها
 همواره در حالت کرنش و ستایش است ولی اگر آندوست محترم
 اجازه دهند میل دارم از ایشان سؤال کنم سخن سرایان ایرانی با آنکه
 وظیفه مهم تشریح و تبیین را عهده دار شده و با آنکه خود را جارچی

رموز و معرف حکم و مصالح موجودات می دانند آنها را چه روی داده که از کالای حیات بخش نسوان سخنی نگویند و متاع حسن و ملاحظت این جماعت را چنانچه باید معرفی نمی نمایند! عجبا از کجا معلوم شد که چشمان دوشیزه کان در فن جادو گری کمتر از چشم پسران و از کجا که کمند گیسوی آن پری پیکران کم قوه تر از زلف دیگران باشد! با آنکه مال التجاره حسن و ملاحظت را مدیر کار خانه وجود عمده باین طایفه سپرده چرا مشتریان را بمغازه آنها دعوت نمیکنند و از چه جهت این دلان فریبنده مشتری را کمراه نموده زوبه سنگلاخ کوه و کهسار می کشانند! حریف اندام واطلس رخساری که درمغازه دوشیزه کان است چرا باستی بحالت واخوردگی و کسادی باشد و گریاس دیگران را بوسیله های تصنعی و تمجیدات این دلان رواجی بسزا باشد. مگر نه مقناطیس وجود همین لعبتان پریش بود که بزرگترین پیغمبری را بجمله (اشغلینی یا حمیرا) گویا نمود. مگر نه از اثر سحر چشمان فتان همین قوم بود که فرشته گانی مثل هارون و مازوت گرفتار چه نابل آمدند و مگر نه این است که زلال زندرگاشی کابل را همه از چشمه ماء الحیوة آنها نوشیده ایم؟ مگر نه وجود و هستی ماها همه مرهون وجود طایفه نسوان است؟ پس چرا باید شعرای ایران بوظیفه خود عمل ننموده دانه را در صحن سرای ایشان خورند و قهقهه سخن سرانی خود را جای دیگر برند زهی بی انصافی زهی وظیفه شناسی!

ولی من از قیافه شاعر و اخلاق و اطوار او بخوبی فهمیده ام که در این مقام هم کتاف را مثل سایر کنهان از کردن خود رد کرده بگردن شیخ و زاهد خواهد انداخت اما باید تصدیق کرد که این هم نعمتی است که خداوند شیخ را برای عذر شاعر وانگیس را برای عذر سیاسیون ایران خلقت نموده و گر نه کار دشوار بود از اصفهان دوستدار شعرا محمد حسین قمیسه جواب این اعتراض را محول بشماره بعد داشتیم (وحدید)